

ساز و کار روانی کمک به فقرا

استاد مصطفی ملکیان- ۲۱ اسفندماه ۹۵

نشست فرهنگ دارالاکرام

روانشناسی اخلاق، شاخه ای از روان شناسی است که سعی می کند به این پرسش پاسخ دهد که در روان آدمی، چه می گذرد که سبب می شود انسان، عمل اخلاقی ای را انجام بدهد یا ندهد؟

تمامی مولفه ها و عواملی که در گرایش یا وازنش به عمل اخلاقی در انسان وجود دارند، از منظر روانشناسی اخلاق مورد تحقیق قرار می گیرند.

روانشناسی اخلاق، فقط به عوامل موثر در عمل کردن یا عمل نکردن به اخلاق نمی پردازد، بلکه اعمال اخلاقی خاص را هم مورد بحث خود قرار می دهد.

یکی از این اعمال اخلاقی خاص، دستگیری از مستمندان و نیازمندان است.

چه ساز و کارهایی اگر در ضمیر انسان فعال شود، موجب می شود که انسان به نیازمندان توجه کند و نسبت به کمک به آن ها فعال باشد؟

چه وضع و حال روحی ای، انسان را به سمت توجه به نیازمندان سوق می دهد و منجر به رفع حاجت و نیاز مستمندان از سوی دیگر انسان ها می شود؟

حضور هر یک از مولفه های زیر در انسان، کافی است تا او حالتی را پیدا کند تا به نیازمندان توجه کند و از آن ها دستگیری کند. حضور بیش از یک مولفه، موجب تاکید بر این حالت در انسان می شود و فعالیت عملی او را در این راستا افزایش می دهد:

مولفه ی اول. انسان باید به این نکته توجه کند که هر چه دارد، بلا استثنا به رایگان به او داده شده است و هیچ چیزی وجود ندارد که او استحقاق آن را داشته است، و آن چیز به او داده شده است. چه قائل به وجود خدا باشیم و چه قائل به وجود خدا نباشیم، چه به خدای متشخص انسان وار معتقد باشیم و چه به خدای

متشخص نا انسان وار، و چه به خدای متشخص قائل باشیم و یا اینکه مادی صرف (ماتریالیست) باشیم، هر چه هست به رایگان به انسان داده شده است. این دارایی ها در پنج ساحت قابل شمارش است:

(۱) ساحت بدن: سلامت بدن و نیرومندی بدن و زیبایی بدن. هیچ کدام از این سه سرمایه ی بدنی، به دلیل استحقاق یا عدم استحقاق، به انسان ها داده نشده است. این سه امتیاز بزرگ، به رایگان به انسان داده شده است.

(۲) ساحت ذهن: قدرت یادگیری، قدرت یادسپاری، قدرت یادآوری، سرعت انتقال، هوش بهر، قدرت استدلال و اقناع، عمق فهم و قدرت تفهیم. انسان راجع به هیچ کدام از این موارد نمی تواند ادعای استحقاق کند و بگوید که یکی از این ویژگی هایی که دارم، حاصل تلاشی و فعالیتی از من بوده است.

(۳) ساحت روان: توانایی ها و دانایی های روانی انسان. مثل قدرت مدیریت، قدرت حدس.

(۴) ساحت اقلیم: اقلیمی که انسان در آن زاده می شود، موجب ایجاد ویژگی های مثبت و منفی ای در انسان می شود.

(۵) اقلیم تاریخی و اجتماعی: هیچ کس به اختیار خود، پدر و مادر خود را انتخاب نمی کند. در واقع هیچ دخل و تصرفی در این امر نیست.

همه ی پنج سرمایه ی فوق الذکر، به رایگان به انسان داده شده است و استحقاق در آن ها مدخلیتی ندارد. ممکن است در حالتی فردی بگوید که همزاد من (دو انسان دوقلو) و من، در تمام ویژگی هایمان یکی بودیم، اما من تلاش و پشتکار داشتم و او نداشت، من تلاش کردم و بهتر شدم، ولی او نکرد. و با این استدلال خود را مستحق برخی داشته هایش بداند. اما سوالی که مطرح است این است که آن پشتکار را چه کسی به تو داد؟ آن را از کجا آورده ای که به سبب آن توانسته ای خود را بالا بکشی؟ این بحث ارتباطی به وجود خدا یا عدم وجود خدا هم ندارد. اما این انسان می داند که خود او، این ویژگی ها را به خود نداده است.

اگر در یک شب نشینی ناگهان برق قطع شود و تاریکی مطلق باشد، بعد از دو ساعت که به خیابان می آیید و نور وجود دارد، متوجه می شود که یک چک با یک مبلغی در جیب شما قرار دارد. چون در شب نشینی تاریکی مطلق وجود داشت، نمی توانید دست روی کسی بگذارید و بگویید که فلانی این چک را در جیب شما قرار داده است، اما این را هم می دانید که خودتان، این چک را در جیب خودتان قرار نداده اید.

نکته این است که اگر در جهل معرفت شناسی صرف نسبت به دهنده ی این سرمایه ها باشیم، حداقل این را می دانیم که کار خودمان نبوده است.

اگر انسان این را بپذیرد و درون خود بنشانند که این سرمایه ها، رایگان به او داده شده است، او آماده می شود تا رایگان بخشی کند و دست مستمندان را بگیرد.

مؤلفه دوم. وقتی انسان به محدودیت های خود توجه می کند، و می فهمد که چقدر در ناحیه ی دانایی ها و توانایی ها محدود است، یک رنجی او را فرا می گیرد. در این حالت، انسان می تواند کسانی را بفهمد که دارایی هایشان، از او هم کمتر است و محدودیت هایشان بیشتر، فلذا رنج بیشتری می برند. این باعث می شود که انسان علاوه بر اینکه می خواهد سرمایه های خود را افزایش دهد و رنج خود را بکاهد، سرمایه های دیگران را نیز افزایش دهد و از رنج آن ها نیز بکاهد. هر فردی با توجه به محدودیت های خود، می تواند متوجه محدودیت های دیگران شود و در این حالت، این انگیزه در او ایجاد می شود که در راستای کاهش رنج سایرین بکوشد و به آن ها کمک کند.

این دلتنگی از تنگناهای وجودی، یک رافت، عطوفت و شفقتی در انسان ایجاد می کند و نظر او را متوجه سایر انسان های دردمند می کند.

مؤلفه سوم. اگر انسان با یک مصیبت زده ای (ژنتیکی یا طبیعی یا ...) مواجه شود و یا اوضاع یک مصیبت زده ای را تخیل و تصور کند، یک نوع همدلی و متعاقب آن نوعی همدردی در او پدید می آید. مواجهه با سایر مصیبت زدگان و رنج دیدگان، انسان را از سنگ دلی و بی حسی نسبت به سایرین رها می کند.

مؤلفه چهارم. اگر انسان در پدیده های عالم طبیعی – جمادات، نباتات و حیوانات – تأمل کند، یک ویژگی مشترک در آن ها می یابد. این ویژگی این است که هیچ پدیده ای سرمایه اش را برای خود ذخیره نمی کند. هر پدیده ای هر آنچه که دارد به بقیه ی هستی می دهد. هیچ پدیده ای نیست که آنچه را که دارد، ندهد. در واقع چیزی به نام بُخل و امساک در پدیده های طبیعی وجود ندارد. اگر پدیده ای چیزی را نمی دهد، آن را ندارد که بخواهد بدهد. آتش نمی تواند حرارت خود را ذخیره کند و ندهد. آب ویژگی رفع عطش دارد و نمی تواند بخشی از این خاصیت خود را ذخیره کند و مثلاً پنجاه درصد آن را آزاد کند. پدیده های طبیعی، هستند که بدهند نه اینکه گاهی بدهند و گاهی ندهند. بخل و امساک در طبیعت وجود ندارد، اما در انسان ها کم و بیش وجود دارد. از این لحاظ، تشبه به پدیده های طبیعی، انسان را بذول و گشاده دست می کند. در واقع در پدیده های طبیعی، هیچ نوع خودخواهی ای وجود ندارد. در طبیعت همه چیز هست، برای آنکه به دیگران داده شود و دیگران از آن استفاده کنند.

مؤلفه پنجم. انسان باید مرگ را ببیند و در آن تأمل کند. مرگ اندیشی بحث های عمیق و طولی را می طلبد و در دوازه مورد، بحث حول آن وجود دارد. اما یک نکته ی ساده و مهم وجود دارد و آن این است که با

مرگ اندیشی، انسان متوجه می شود که مرگ همه چیز انسان را از او می گیرد و چیزی برای او باقی نمی گذارد. انسان ها، وقتی می میرند، همه بی چیز اند. و از این نظر است که گفته می شود مرگ، یگانه عامل مساوی ساز انسان هاست. وقتی جسد فقیرترین و یا ثروتمند ترین فرد، در اختیار مرده شور قرار می گیرد، هر دو در دارایی یکسان اند، چرا که هر دو بی چیز اند و مرگ تمام دارایی های آن ها را گرفته است. وقتی انسان به مرگ می اندیشد و می بیند که مرگ قرار است تمام دارایی های او را قهراً و جبراً از او بستاند، پیش خود می گوید که چرا من بنا به اختیار خود، این دارایی ها را ندهم؟

مولفه ششم. اگر انسان توجه کند که هر وقت یک دادن ناب و خالص داشته است، یک شادی عمیقی را تجربه کرده است، این انگیزه در او ایجاد می شود که بیشتر بدهد و دستگیری و کمک کند. دادن های ناب، دادن هایی است که انسان در پی آن ها، ثروت و قدرت سیاسی و حیثیت اجتماعی و جاه و مقام و شهرت و محبوبیت به دست نمی آورد.

وقتی انسان در یک روز زمستانی بسیار سرد و دُژم، در یک محله ای که کسی او را نمی شناسد، دست یک پیرزن و پیرمردی را بگیرد و آن ها را از خیابان رد کند، شادی عمیق بی همتایی را در خود احساس می کند. اگر کسی چند تا از این تجربه ها را داشته باشد، مستعد میشود که این شادی زایی را از دست ندهد و دستگیری و کمک به دیگران را استمرار ببخشد.

مولفه هفتم. اگر شخص به لحاظ اخلاقی، خود را مکلف بداند که باید از دیگران دستگیری کند و به آن ها کمک کند، این احساس درونی وظیفه ی اخلاقی یعنی ندای وجدان اخلاقی، انسان را به دستگیری از دیگران سوق می دهد.

وجود یکی از مولفه های فوق، به تنهایی می تواند دهندگی بدون مزد و منت (به تعبیر قرآن) را در انسان ایجاد کند.